

## در انتظار روشنفکران ایرانی

عظیم ترین بخش از سیاست نظری، فلسفه و ادبیات، مرثیه های حزن انگیز انسانهایی است که در رثاء آزادی، عدالت و منزلت انسان نگارش یافته است. گفتگوی همیشگی انسانها در سراسر تاریخ بشری از خشونت، جنگ، شکنجه، غارت، فقر و بیچارگی درماندگان است و این سخنان نه با ظهور مارکسیسم و کمونیسم آغاز یافته و نه با افول این ایدئولوژیها پایان خواهد پذیرفت.

پیرامون رنجها و مسائل انسان نوشتن کاریست بسیار انسانی و والا، اما دفاع از آزادی و حقوق همه انسانها، بدون توجه به نژاد، ملیت، دین و مسلک سیاسی آنان؛ عملیست فوق توانایی همه انسانها. این همان چیزیست که از یک روشنفکر انتظار میرود.

روشنفکر در هر کجا و در هر کشوری که باشد، نگهبان و پاسدار آزادی، عدالت، منزلت و حقوق انسانهای جامعه خود و جامعه جهانی است. شاید به همین سبب است که ایرانیان بیش از هر ملت آسیایی و به ویژه اسلامی میل و اشتیاق دارند به هر قیمتی که ممکن باشد، این عنوان را به دست آورند و در زمره روشنفکران به شمار روند. هرچند که از جانب مخالفان و رقیبان خود با طعنه و تمسخر یاد شوند و یا کینه ورزیهای ابلهانه در ردیف میهن فروشان قرار گیرند...

اروپاییان، عصر رنسانس (نوزایی) و سپس روشنائی (روشنگری) را با همه خشونت‌هایی که در پی داشت، قرن‌هاست پشت سر نهاده اند و سرانجام آموزش علم، صنعت، اقتصاد، سیاست، مذهب و اخلاق را از انحصار روحانیون و اشراف بیرون کشیدند و دسترسی به این دانشها را برای طبقه متوسط و حتی کارگران و دهقانان ممکن ساختند.

برای نخستین بار در همین دوران، حقوقدانان به پژوهش پیرامون قوانین کشورداری جهان باستان و مقایسه آن با قوانین کلیسایی پرداختند و به نتایج وحشتناکی دست یافتند که همین پژوهشها به تنهایی مواد تحقیق هزاران مقاله و صدها کتاب کوچک و بزرگ بوده است.

همه این رویدادها و پژوهشها سبب شد تا تفکرات مه آلود و رویایی از آزادی، عدالت و رفاه اجتماعی و سرانجام تخیلات شاعرانه پیرامون «مدینه فاضله» پایان پذیرد و دوران طرح و بیان اندیشه های عملی از کشورداری و اداره امور انسانها آغاز گردد. مسائلی چون حمل و نقل، تولید بیشتر، امنیت عمومی و حکومت قانون سبب شد تا نفوذ و نقش دانشمندان و دانش پژوهان و کارکنان حرفه ای در اداره امور کشور که تا آن زمان به عهده آباء کلیسا بود، بیش از پیش گردد. با طلوع عصر روشنگری، دوران حکومت روحانیون و اشراف خاتمه پذیرفت و قشر جدیدی پا به عرصه اداره کشور نهاد که نه از اشراف و روحانیون بود و نه با خرافات و مردم فریبهای مذهبی دل خوش می داشت. اینان هم نفسان و هم پیمانان طبقه متوسط بودند و به روشنفکر انتلکتوئل (Intellectual) اشتها یافتند.

باید گفت روشنفکران، زنان و مردانی بودند که دانش، فرهنگ و قدرت برنامه ریزی به اتکای عقل را برای جامعه داشتند و با همکاری طبقه متوسط، اندیشه های منطقی و غیرسنتی را که تا حدودی انقلابی می نمود به کرسی حکومت نشاندند.

انقلاب فرانسه بازتاب اتحاد روشنفکران، بازرگانان و صنعتگران متوسط بود. روشنفکران به گسترش افق سیاسی پرداختند و بازرگانان دورنمای جدیدی از دنیای نو ترسیم کردند و سرانجام صنعتگران راههای رسیدن به جهان نو را هموار نمودند. روشنفکران، مخالف سمتگیریهای محدود اشراف و خادمان کلیسا بودند و انقلاب فرانسه از بنیان با تفکرات و قوانین مذهبی مخالف بود. اما بیراهه نرویم و گمان نکنیم که هر فرد انقلابی و یا هر دانش پژوه، بازرگان و یا صنعتگر، روشنفکر به شمار می رفت و یا هم اکنون در دوران ما، روشنفکر به شمار می رود.

پس روشنفکر کیست و روشنفکری چیست؟ آیا فیلسوفان طالب حقیقت و یا دانشمندان، پژوهشگران و مخترعان، یعنی قشر دانش آموخته در شمار روشنفکران هستند؟

روشنفکران ممکن است تمامی ویژگیهایی را که برشمردیم دارا باشند. دانشگاه دیده ها، سیاستمداران، نویسندگان، هنرمندان، شاعران می توانند در زمره روشنفکران قرار گیرند. اما هیچکدام از این افراد تنها به این دلیل که دانش آموخته اند و یا خود را برازنده این عنوان زیبا می دانند، هیچگاه و در هیچ مکانی و اجتماعی الزاما روشنفکر شناخته نمی شوند.

روشنفکر نه تنها با حکمت و تواناییهای علمی و گاه اندوخته های دانشگاهی و قدرت بیان، آگاهیهای سیاسی و اجتماعی خود را به کار می گیرد تا به پژوهش و بررسی تحولات و دگرگونیهای اجتماعی و سیاسی بپردازد، بلکه در پی این است تا بر رویدادهای جامعه تاثیر بگذارد و اگر ممکن باشد به انتقال آن آگاهیها به جامعه پیرامون خود برآید. تلاش روشنفکر بر این است که بین واقعیتها و آرمانها پیوند و نزدیکی ایجاد نماید. روشنفکر بیانگر آن چیز است که در بطن جامعه در حال تکوین است، اما هنوز شکل و یا تعریف خود را پیدا نکرده است. فراموش نکنیم که هیچ کس به دلیل تواناییهای علمی، اندوخته ها و عناوین دانشگاهی، قدرت بیان و یا خلاقیت فکری، روشنفکر به شمار نمی رود، بلکه به دلیل فعالیتهای اجتماعی و از همه مهمتر دفاع بی مرز و بدون قید و شرط از آزادی و منزلت و حقوق همه انسانهاست که عنوان روشنفکر را دریافت می کند.

اصولا زمانی می توان کسی را روشنفکر نامید که در شناخت گره ها و مشکلات اجتماعی و سیاسی، پیش از آن که آن گره ها بازنشانی و مشکلات و عقده ها التیام ناپذیر گردند، به بیان چاره و در پی پاسخ منطقی و علمی به آن مشکلات باشد. یعنی تحولات و چالشهای جامعه خود را با دقت و بیطرفی دنبال کند و این تغییرات را بررسی و به بیان و طرح آن بپردازد.

با این همه، رابطه روشنفکر با قدرتمندان و دولتمداران و یا کسانی که در راه رسیدن به قدرت در تکاپو هستند، بسیار هوشمندانه و منتقدانه و بسیار منطقی است. روشنفکران قشر ویژه ای هستند اما به قشر ویژه ای تعلق ندارند و از قشر ویژه ای دفاع نمی کنند. از این رو، عنوان روشنفکر بطور کلی به فردی اطلاق می شود که به نقد و انتقاد امور اجتماعی بپردازد و همواره از حقوق انسانها دفاع کند. از دیدگاه روشنفکر این مهم نیست که انسان زیر ستم از کدام نژاد و متعلق به چه مذهب و یا مسلک سیاسی است. مهم این است که انسان است و روشنفکر مدافع حقوق و منزلت همه انسانهاست. روشنفکر یک اندیشمند اجتماعیت و از اینجاست که نمی تواند عملا عضو یک حزب و یا دسته خاصی باشد و یا از اندیشه سیاسی و یا ایدئولوژی معینی دفاع نماید. گاهی به صورت فردی و گاه با افراد دیگر از ارزشها و آرمانهای انسانی دفاع و پشتیبانی می کند. جهان بینی علمی داشتن و با نظری علمی و انتقادی به امور جهانی نگرستن و به ارزشیابی تحولات و دگرگونیهای اجتماعی پرداختن و مسیر حرکت فکر و اندیشه، حتی هدفها و آرزوهای یک جامعه را پیش بینی کردن و به بیان آن پرداختن، همان کاریست که از روشنفکر توقع می رود.

روشنفکر در بند تعصبات مذهبی و سیاسی نیست. مرجع تقلید ندارد و امام زمان نمی شناسد. تقلید و دنباله روی با اصول علم و دانش مغایرت دارد و اگر شخصی اصل تقلید در تشیع را قبول کند، آنگاه قابلیت بررسی و تحلیل منطقی و علمی از مسائل اجتماعی و انسانی را ندارد. کسی که در امور اجتماعی و سیاسی از آخوندی که هیچگاه دانش علمی و بینش عقلی و منطقی و تجربی را نیاموخته است تقلید نماید، او را روشنفکر نمی نامند. سلمان پارسی و ابوذر غفاری شاید نیک نفس بودند، اما به هیچوجه روشنفکر به شمار نمی روند. گذشته از این که گفتمان روشنفکر در سده اخیر وارد مباحث اجتماعی و سیاسی شده است، هر دو این افراد خالی از فرزاندگی فرهنگی و سیاسی و اجتماعی بودند. اصولاً مذاهب گاهواره مناسبی برای پرورش روشنفکران نیستند، چرا که روشنفکر عقل گراست و عقاید و باورهای مذهبی را با عقل کاری نیست...

این نظریه که همه احزاب، سوسیالیستها، کمونیستها، مارکسیستها، اسلامیهتها، سلطنت طلبان و غیره روشنفکران خود را داشته و دارند و پس از این هم خواهند داشت، از بنیان با ویژگیهای روشنفکری در تضاد است. باید گفت آن آقا و این خانم یکی از اندیشمندان فلان حزب دست راستی و یا چپی، سلطنت طلب و یا مشروطه خواه است. روشنفکر می تواند از نظر سیاسی به حزبی نزدیک بوده و یا پیوستگی داشته باشد اما در بیان مشکلات اجتماعی و سیاسی فراتر از اعتقادات شخصی خود قرار گرفته و در بیان حقیقت و عدالت از هیچکس پروایی به خود راه نمی دهد. نویسنده و روزنامه نگار مذهبی را نمی توان روشنفکر دانست، گرچه در مدارس معقول و منقول و یا هر دانشگاه دیگری تحصیل کرده باشد. چرا که روشنفکر کسیست که در حوزه مسائل عقلانی و منطقی، در قلمرو بینش اجتماعی تلاش کند. روشنفکر فرزانه است و با فرزندان در پی شناخت علتها و سببها کند و کاو می کند. هیچکس را مرتد و کافر نمی شناسد. با تمامی گروههای اجتماعی رابطه ای انسانی دارد. دشمن کسی نیست. مرامها و مسلکها را برای پیشرفت و پویندگی جامعه خود لازم می داند و آزادی آنها را ضروری می شمارد. از وحدت کلمه که یک پدیده قرون وسطاییست بیزار است و از گوناگونی عقاید و اندیشه ها پشتیبانی می کند. خرد و عقل گرایی هسته اصلی روشنفکر است و از همین رو روشنفکر وجدان بیدار جامعه خود است.....

بهرام چوبینه

[bahramchoubine@hotmail.com](mailto:bahramchoubine@hotmail.com)

درفش کاویانی



[/http://derafsh-kaviyani.com/parsi](http://derafsh-kaviyani.com/parsi)